



مریم میری / خبرنگار

او با هادی خانیکی درباره جایگاه اجتماعی محمدرضا شجریان در دوران ما به گفت‌وگو نشسته است

جشن نامه ۸۰ سالگی محمدرضا شجریان

شجریان زبان معیار تاریخ و هنر ایران

هادی خانیکی می‌گوید از «ربنا» تا «مرغ سحر»، شجریان حنجره بیدار مردم است

«خود من هم با یک میهمان ۱۵ ساله‌ای سال‌هاست که آشنا هستم و دوست شدیم با همدیگر و الآن هم من به خاطر همان اینجا ایستاده‌ام و طبق دستور ایشان موهای سرم را هم کوتاه کردم و بچه حرف گوش کنی شدم و چند وقت دیگر هم در این جا هستم، چون آرامش خوبی دارم و خیلی راحت این جا، برای این که با این میهمان بتوانیم به تفاهم برسیم ان شاء الله. به تفاهم که رسیدیم، راه می‌افتم می‌آیم به سراغ شما هم میهنان عزیزم و کارهای هنری‌ام را دنبال خواهم کرد.» این آخرین گفت‌وگوی محمدرضا شجریان با مردم بود و آخرین پیامی که از او به مناسبت نوروز به مردم رسید و همین جا بود که جامعه ایرانی متوجه بیماری خسرو آواز ایران شد و شاید آن شب اول فروردین ۱۳۹۵ خواب به چشم خیلی‌ها نیامد و فضای مجازی و حقیقی پر شد از دعای خالص برای شفای او. حالا محمدرضا شجریان حاضر غایبی است که اگر چه مردم صدا و تصویری از او نمی‌بینند اما مگر می‌شود روز تولد مهرماهی‌اش از اه برسد و فضای فرهنگ و هنر جامعه ایرانی در هر سطح و جایگاه، تحت تأثیر نام و یاد او قرار نگیرد؟ او سال‌هاست در قلب این مردم جا خوش کرده و از «ربنا» تا «مرغ سحر» از «بیداد» تا «شب، سکوت، کویر» و بسیاری خاطر و خاطره دیگر حافظه جمعی این مردم را تشکیل داده است و اسطوره‌ای زمینی شده از گلوگاه بلورین مردمی که هنوز می‌خواهند شجریان برایشان بخواند و بماند. هادی خانیکی یکی از این دوستداران فرهیخته اوست که با وجود بیماری، تا نام شجریان را شنید دعوت به گفت‌وگو را لبیک گفت و با او دقایقی درباره جایگاه ویژه شجریان حرف زدیم؛ آن‌هم در روزگاری که او به گفته خانیکی، سال‌هاست به زبان معیار تاریخ و فرهنگ ایرانی تبدیل شده است و رابطه‌ای تنگاتنگ با جامعه خود دارد و شاید آخرین دغدغه‌ای که داشت و از او به زبان شنیدیم وضعیت و زیست مردم بود و کنسرت‌هایی که دلش می‌خواست در همین ایران خودش و برای مردم خودش برگزار کند و افسوس که نتوانست و... هادی خانیکی روزنامه‌نگار، کارشناس رسانه و یکی از استادان سرشناس دانشگاهی در رشته علوم ارتباطات است.

شجریان از کجا می‌آید و این همه اقبال اجتماعی از چه آبشخوری تغذیه می‌کند؟

پیش از پاسخ به این پرسش ابتدا باید این مسأله را مطرح کنم که امروز جامعه، فرهنگ و نهادهای علمی و تخصصی و مدنی و حتی نظام سیاسی به لحاظ اخلاقی سخت نیازمند بزرگداشت شخصیت‌های بزرگی در تراز محمدرضا شجریان هستند و این نیاز و ضرورت بیشتر از آن است که شجریان بخواهد یا حتی بتواند دریابد که عموم جامعه و هم‌میهنانش در اندیشه او هستند. به هر حال او بی‌شک در جایگاهی قرار گرفته که نیاز جامعه و فرهنگ و مردم ما به بازشناسی او، محدود به زمانه ما نمی‌شود. من نه موسیقیدان هستم و نه آشنا به جنبه‌های تخصصی هنر او. تنها خود را در حد یک شهروند ایرانی موظف و مقید می‌دانم که یافته‌ها و دانسته‌های خود را در ضرورت شناخت موقعیت کم‌نظیر هنری، فرهنگی و اجتماعی شجریان بازگو کنم و به این نکته اشاره کنم که تجلیل و تقدیر از شجریان به هر بهانه‌ای، از جمله تولد او یک اندیشه و اصالت ملی است که حتی خود را فراتر از حوزه‌های تخصصی هنر و موسیقی نشان می‌دهد. اگر بخواهیم تنها از جنبه ضرورت اجتماعی و فرهنگی به این مسأله بپردازیم تنها کافی است به نقش و اهمیتی که سرمایه‌های نمادین در جامعه و جهان کنونی دارند، اشاره کنیم. سرمایه نمادین گرانگه تمامی انواع سرمایه‌ها، اعم از سرمایه‌های طبیعی، اقتصادی، انسانی و سرمایه‌های اجتماعی هستند و در واقع سرمایه‌های نمادین سرمایه‌هایی هستند که قابلیت جذب، گسترش و تأثیرگذاری بیشتری از انواع دیگر سرمایه را در خود دارند. یعنی هم خودشان ارزش و اعتبار آن سرمایه محسوب می‌شوند و چیزی را به یک جامعه می‌افزایند و هم به دیگر سرمایه‌ها معنا و اهمیت می‌بخشند. پس با این تعبیر و با این تعریفی که از سرمایه نمادین هست کافی است به جایگاه شجریان در میان سرمایه‌های نمادین جامعه ایرانی نگاه کنیم و ببینیم او کسی است که قدرت نوزایی و نوآفرینی هنری دارد و حافظه‌ها و خاطره‌ها را در جامعه معنادار و مؤثر می‌کند و فرصت و قدرت بازگشت به خویش فرهنگی، تاریخی، اجتماعی و هنری و ادبی و... را فراهم می‌کند.

با این تعریف رابطه این سرمایه‌های معنوی با جامعه چگونه رابطه‌ای است؟

دقیقاً مسأله اینجاست که بیش از نیاز این سرمایه‌ها به جامعه‌ای که می‌خواهد برایشان مثلاً بزرگداشت و... بگیرد و قدرشان را بداند، جامعه و نهادهای مؤثر بر جامعه اعم

۱

اندر حکایت بازماندن آب از جریان و مرغ از طیران

بله ما می‌گوییم آن که همیشه تازه است
شجریان است

سیروس علی‌نژاد / روزنامه‌نگار



«لوریس چکناواریان یک روز در مجلسی نکته‌ای گفت که من از جا پریدم. گفت: «اینجا پایتخت شعر است. اگر موزیک گوش می‌کنیم به محض این که به دلبنگ دلبنگ می‌رسد دکمه نوار را می‌زنیم برود جلو، ببینیم چه می‌گوید» درست می‌گفت. ما موزیک گوش نمی‌کنیم، ما شعر گوش می‌کنیم. این سخن در مورد نوارهای شجریان به تمام معنی صادق است، چرا که شجریان، مفهوم شعر را بهتر از هر آوازه‌خوانی القا می‌کند. اینکه از دهه چهل تا کنون، صبح و شب ما با شجریان گذشته است، سخن تازه‌ای نیست. بارها گفته‌اند و لیلی گلستان در مطلب کوتاهی، آن را بهتر از هر کس ترسیم کرده است. اما اینکه هر نوار شجریان را می‌شود صدها بار شنید و خسته نشد، بحث دیگری است. بسیاری می‌خوانند و بسیاری هستند که ادای نوآوری درمی‌آورند اما آن خواننده‌ها، بعد از یکی دوبار شنیدن، ملال‌انگیز می‌شود و سی‌دی آن، برای ماه‌ها و سال‌ها به بایگانی می‌رود. آن‌که همیشه تازه است، شجریان است. شجریان همیشه تازه است چون در خواندنش، شعر ناب با صدای گیرا و تحریر دلنشین و لحن درست و تکیه بجا روی کلمات در هم می‌آمیزد و آدم را می‌برد. آن تکیه‌ها که منوچهر انور در کتاب «زبان زنده» بر آن تأکید می‌کند، به تمام معنی در کلام شجریان رعایت

می‌شود. آن اندازه که شعر کلاسیک فارسی در عصر ما مدیون شجریان است، مدیون هیچ خواننده‌ای نیست و در این میان سهم شعری بزرگ ایران بخصوص سعدی و حافظ بیش از دیگران است. آن خراسانی درک درست‌تری از شیراز دارد، هر چند بلخ را هم بی‌نصیب نگذاشته است. یک وقت از ایرج پزشک‌زاد مطلبی می‌خواندم درباره سعدی. در مقدمه‌اش گفته بود غزلیات سعدی را کم‌وبیش خوانده و از «نوارهای شجریان هم شنیده» است. معلوم شد به غیر از من، کسان دیگری-کسانی که سرشان به تن شان می‌ارزد هم- سعدی را از صدای شجریان دنبال کرده‌اند. واقع این است که بسیاری از ما، اگرچه غزل‌های سعدی را خوانده‌ایم اما پاره‌ای غزل‌های ناب او یا پاره‌ای ابیاتش را در نوارهای شجریان کشف می‌کنیم. سال ۶۰ بود، با ابراهیم حقیقی و چند تن دیگر در آگهی‌نامه‌ای به اسم «ایران امروز» کار می‌کردیم. نوار «دستان» تازه درآمده بود و بچه‌ها بارها آن نوار را می‌گذاشتند. یک آقای ارجمند نامی داشتیم که نام کوچکش یادم نیست. راه می‌رفت و با خود می‌گفت «اکسیر عشق در مسم آمیخت ز شدم». بیت معروف سعدی را در خواندن‌های شجریان کشف کرده بود. یک روز با علی دهباشی به لواسان می‌رفتیم، صدای شجریان در اتومبیل بلند بود و